اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت یکصد و بیست و هشتم)

هوش قرآنی (بخش ۳)

اهمیت معنویت

هیچ کسی نمیتواند منکر تاثیر خیلی زیاد معنویت بر زندگی انسانها شود. معنویت چیزی نیست که با تقلید بدست آید، بلکه باید هر کسی بوسیله فرآیند و چرخه پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک،گفتار صبر؛ خودش آن را بدست آورد و آن را کسب کند و تجربه کند. در قرآن تقلید کورکورانه از معنویتِ اشخاص دیگر، بشدت نهی شده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾

و چون به آنان گفته شود آنچه را که خدا نازل کرده پیروی کنید می گویند [نه] بلکه آنچه که پدرانمان را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند (۲۱)

تقلید کورکورانه از معنویت، چنان خطرناک است که نتیجه آن بوجود آمدن حالت سعیری در انسان است. همانطور که در آیه فرموده است (أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ **السَّعِيرِ**). **سعیر یعنی حالتی از بی منطقی و بی عقلی در انسان. خدای حکیم انسانها را از عاقبت عذاب سعیری** (عَذَابِ السَّعِيرِ) **می ترساند. کارهای بی خردانه همیشه بلای جان انسانها بوده است و هست. در این آیه از تقلید کورکورانه نهی می فرماید و اما در آیه بعدی از تسلیم شدن به دستورات خدای رحمان صحبت میفرماید. وقتی انسانها رو به خدا ببرند و تسلیم آن خالق یکتا شوند، خودبخود در راه مستقیم قرار می گیرند و از تقلید نجات پیدا میکنند. بنابراین تقلید و تسلیم خدا شدن دو مفهوم متضاد هستند.**

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾

و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعا در ریسمان استوارتری چنگ درزده و فرجام کارها به سوی خداست (٢٢)

تقلید کورکورانه باعث میشود که انسانها معنویت واقعی بدست نیاورند و فقط خیال می کنند که که در راه کسب معنویت هستند. همانطور که در قسمت قبل گفته شد، معنویت جزو ضروری ترین و بدیهی ترین آیتمهای لازم برای زندگی ما روی زمین

است. بعضی ها کسب معنویت و ایمان را به اوقات فراغت خود واگذار میکنند که اشتباه است. در یک سایت اینترنتی نوشته بود که:

انسانی که از نظر اقتصادی مشکل دارد، نمی تواند به فکر معنویت باشد و انگیزه و وقتش را ندارد به فکر معنویت باشد.

این جمله غلط، گرچه بظاهر درست و فریبنده است ولی در نهاد خود، اهمیت معنویت را آشکار میکند. زیرا کسی که معنویت درستی نداشته باشد، فکر میکند که معنویت چیزی مثل یوگا و مدیتیشن است که باید روزی چند ساعت به آن اختصاص دهد و وقت خود را تلف کند. در حالی که معنویت همیشه همراه کارهای روزانه ماست و در دل آنان گنجانده شده است. مثلا معنویت همان دعایی است که در حین نیاز و اضطراب از خدای یکتا و مهربان می خواهیم.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾

یا [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد آیا معبودی با خداست چه کم پند می پذیرید (۶۲)

بنابراین این که عده ای میگویند معنویت، نیاز ثانویه انسانهاست، اشتباه خطرناکی است و همین ادعای اشتباه ثابت میکند که معنویت نیاز اولیه و بدیهی هر انسانی است.

معنویتهای غلط زیادی وجود دارند مثل یوگا و مدیتیشن و ... . یوگا و مدیتیشن سعی میکنند که خود را از معنویت واقعی جدا کنند و افراد را به حالت خماری و مستی ببرند. معنویت حالت و یا چیزی نیست که در یک جایی دراز بکشید و چای و یا قهوه و سایر تنقلات بخورید و فیلم نگاه کنید و همزمان حس آرامش به خود تلقین کنید و بعد احساس کنید معنویت به شما دانلود و یا منتقل میشود! بلکه انسانها باید در تک تک کارهای روزمره خود، معنویت مربوطه را در نظر داشته باشند و آن را بکار برند. در همینجاست که مشکلات معنوی ما حل میشوند و عقده های روانی بوجود نمی آیند. معنویت یک امر خیالی نیست که در خیال پردازی بدست آید؛ بلکه معنویت طی فرآیند پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک، گفتار صبر و در سایه نظام رحمانی بدست می آید.

در قسمت قبل گفته شد که وقتی افراد از نظر معنوی ضعف پیدا کنند و یا معنویت صحیح بدست نیاورند، فشارها و عقده هایی در نفس و روان آنان بوجود میاید که به آنان فشار وارد میکند. اگر ما مشکلات معنوی خود را بوسیله همان معنویت و ابزارهای کالبدی آن (عقل، منطق، تفکر ، احساس و شعور و ...) حل نکنیم، فشار زیاد ناشی از این تضاد و پارادکس، کالبد جسمی ما را بیمار میکند. یعنی فشار و تضاد معنوی به فشار و تضاد روی جسم تبدیل میشود و این تعریف بیماری است.

مشکلی که در عقل حل نشود، به مشکل احساسی تغییر ماهیت میدهد و اگر همین مشکل در احساس ما حل نشود، به مشکلات ناری و جسمی تبدیل میشوند که همان

بیماری جسمی نامیده میشود. خیلی از مشکلات جسمی از مشکلات و تضادها در لایه های بالاتر ناشی میشوند.

لایه	ابزار	پیشنهاد خدا برای حل تضاد معنوی	پیشنهاد شیطان برای حل تضاد معنوی
۱	عقل، تفکر، منطق، عبرت و ...	استفاده از تفکر و خرد برای هضم معنویت	استفاده از مشروب و مست کننده ها جهت پوشاندن عقل و پاک کردن صورت مساله
۲	احساس و شعور	کمک گرفتن از شعور و احساس در کنار عقل	استفاده از احساس بی منطق و سعیرانه
۳	لایه ناری	عبادت و نماز	شیاطین در این لایه اند و از نار درست شده اند و در این لایه، مدیتیشن و یوگا و عشق را پیشنهاد میدهند
۴	جسم خاکی	مبارزه با بیماری به روش رحمانی و صبورانه و درمان واقعی آن مثل درمان بیماری ایوب	مبارزه با بیماری با مخدر و مسکن و پوشاندن ظواهر بیماری

خدای مهربان چهار ابزار برای حل مشکلات و تضادها و پارادکسهای معنوی گذاشته است. اگر یک مشکل معنوی در ابزار اولی (عقل، تفکر، تفقه و ...) حل شد که فبها. اما اگر حل نشد، در آن صورت به سیستم تفکر و منطق انسان فشار میاید و برای کاهش فشار، اتوماتیک به دوش ابزار پایینتر یعنی شعور (ابزار دومی) گذاشته میشود. احساس و یا شعور در اینجا نقش مهمی دارد و باید سعی کند به تفکر و منطق کمک کند تا مشکل معنوی حل شود. در صورتی که شعور هم نتواند تضاد و مشکل

را حل کند؛ برای کاهش دادن فشار معنوی، سیستم انسان آن را به لایه ناری و جسم منتقل میکند و مشکل ناری و یا جسمی در بدن ما بوجود میاید که این همان بیماری و مشکل جسمی است. به همین خاطر کسانی که تضادهای معنوی را در عقل و احساس خود حل نکنند، آن تضاد را به لایه ناری میکشانند و لایه ناری هم محل حضور فیزیکی شیاطین است. آنان در این حالت دنبال جادو و دعانویسی میروند تا مشکلشان حل شود. اگر جادو و دعانویسی مشکلشان را حل نکند (که هیچوقت هم حل نخواهد کرد)، مشکل و تضاد به لایه جسم خاکی میرود و به بیماری تبدیل میشود. در بعضی افراد این تضادهای معنوی به لایه ناری میرود و مدتها همانجا می ماند و فرد با این تضاد معنوی کلنجار میرود و حتی ممکن است که در این حالت افراد سایه های اجنه و خود اجنه را هم مشاهده کنند و جن زده شوند و به این طریق افراد دچار بیماریهای ناری (همچون اسکیزوفرنی و ...) میشوند.

وقتی مشکلات به لایه ناری بیایند، شیطان روشهای خودش را برای تخلیه کاذب و یا حل مشکل پیشنهاد میدهد. مثلا عصبانیت، خشم، دادزدن، هوچی گری، آبرو بردن، تهمت زدن، قتل، دزدی از روشهای شیطان برای حل مشکلات و تضادهای معنوی است. این روشها هم همان خط قرمزهایی هستند که خدای رحمان انسان را از ارتکاب آن بازداشته است و به آن تذکر داده است. خدا می فرماید که در لایه معنوی مشکلات را حل کنید و تمام راهنمایی ها و کتابهای آسمانی برای همین نازل شده اند. اما شیطان میگوید مشکل را بفرستید لایه ناری تا با روشهای مخصوص جادویی بپوشانمش برایتان!

مردم مدام از جذب انرژی کائنات صحبت میکنند و البته منظورشان انرژی لایه ناری است که شیطان در همانجاست. اما خدا از قدرت معنویتی صحبت میکند که از معنویت بالا نشات می گیرد. انرژی ناشی از معنویت، به شکل اشعه و دیدنی نیست. بلکه به شکل معنویت و معناست و با این نوعی که مردم آن را انرژی می نامند فرق میکند. شیطان مدیتیشن و چاکرا بازی و عشق را به عنوان کسب معنویت معرفی کرده است و به این طریق بزرگترین فریب و حقه تاریخ صورت گرفته است.

شیطان گاهی بجای عقل و شعور و جسم خاکی جایگزینهایی پیشنهاد میدهد، بجای عقل و تفکر، کید را به افراد معرفی می کند. بجای بکارگیری شعور و احساسات، شعر را پیشنهاد میدهد. بجای بکارگیری لایه خاکی؛ انسانها را به تغییر در خلقت و خلق لایه هشتمی سوق میدهد. لایه هشتمی همان تغییراتی است که انسانها در خلقت خدای رحمان بر روی جسم خاکی خود اجرا میکنند. انسان چه بخواهد ، چه نخواهد؛ در معرض لایه ناری شیاطین قرار می گیرد. به همین خاطرخدای حکیم برای جلوگیری از افتادن در تله شیطان؛ برای هر کدام از آیتمها دستورات خاصی فرموده است. مثلا برای جلوگیری از افتادن در احساسات غلط و اشعار؛ خضوع و خشوع و تواضع را معرفی کرده است. برای جلوگیری از افتادن در کیدها و نیرنگها؛ تعقل و خرد و تفکر را در هر چیزی پیشنهاد میدهد. اما شیطان برای حل خیلی از مشکلات در لایه ناری، وحدت وجود را پیشنهاد داده است و حال آن که خدای حکیم، عبادت و عبودیت را پیشنهاد داده است. تمام کسانی که به وحدت وجود معتقد بوده اند و هستند، از نوعی پریشانی روانی رنج میبرند و حیران و سرگردانند. وحدت وجود و عشق یک تضاد

معنوی پیش میاورند، زیرا اینها ماهیتشان بر تضاد بنا شده است. کسانی که عاشق میشوند، بعد از مدتی دچار بیماریهای جسمی میشوند و تعادل روانی خود را هم از دست میدهند.

به زبان دگر، مشکلات و عقده ها و تضادهای روانی در صورت حل نشدن، به مشکلات جسمی تغییر شکل میدهند و حتی بعضی مواقع خود شخص، این تغییر ماهیت مشکل معنوی را میخواهد. زیرا او بیمار شدن جسم و حتی نابودی جسمش را بهتر و قابل تحملتر از وجود عقده و تضاد در معنویت خویش می داند. همین نکته ثابت میکند که انسانها بیشتر از غذا خوردن به معنویت نیاز دارند. در اینجا به جواب سوال اولمان خواهیم رسید. این گفته که (انسان گرسنه، معنویت را نمی فهمد) **اشتباه است. انسانها قبل از اینکه گرسنه غذا باشند، گرسنه معنویت واقعی هستند ولی خودشان نمی دانند. گرسنگی معنوی بسیار خطرناکتر از گرسنگی جسمی است.**

گاهی تحمل تضادها و فشارهای ناشی از عدم معنویت و یا معنویت غلط، آنان را حتی به سمت تمارض می برد. آنها به این طریق میخواهند که فشار روانی را در خود به بیماری جسمی تبدیل کنند. زیرا آنها توانایی روانی تحمل آن تضاد را ندارند. یکی با چاقو روی دستش چند خط و زخم زده بود؛ ازش پرسیدند که چرا اینکار را کرده ای؛ در جواب گفت که اینها شکستها و غمهای منه!. او یاسها و غمهای خود که ناشی از تضادها و مشکلات روانی بود را به زخم زدن روی بدن خود تبدیل کرده بود. زیرا اینطوری روانش تاحدی آرام میشد ولی در اصل مشکلش ریشه ای حل نشده بود و بلکه این نوع آرامش، یک نوع آرامش کاذب و تخلیه کاذب است.

حتی اهمیت نیازهای معنوی در سطح جامعه هم مطرح است که اگر معنویت غلط به خورد مردم داده شود، بعد از مدتی جامعه را دچار تضاد معنوی میکند و در نهایت به طبقاتی شدن جامعه و سایر بیماریهای اجتماعی تبدیل میشود. فقر و فحشا دو نوع بیماری اجتماعی هستند. آیه قرآن می فرماید که شیطان با دزدیدن معنویت، فقر و فحشاء را شایع میکند. فقر و فحشاء هر دو بخاطر معنویت غلط بوجود می آیند. اکنون آدمیان تصور درستی در مورد لذتهای جنسی و نیازهای مادی ندارند و شیطان آنان را در این مورد فریب داده است.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾

شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد و شما را به زشتی وامی دارد؛ و(لی) خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می دهد، و خداوند گشایشگر داناست. (۲۶۸)

جالب است که در آیه بعدی، خدای رحمان از اهمیت حکمت صحبت فرموده است. حکمت همان معنویت است.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾

(خدا) به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی گیرد. (۲۶۹)

مردم برای حل پارادکسها و تضادها، بجای رشد معنوی خویش، از روشهای غلطی استفاده میکنند. خودزنی ها، تمارض، کیدها و نیرنگها، مصرف مخدرات و مشروبات

الکلی و قلیان و سیگار و سایر کارهای مضر، که ضربه به بدن و جسم است، مشکلات و پاردکسهای معنوی را حل نمی کنند، بلکه آن را به پارادکس و مشکل در لایه پایینتر یعنی لایه جسمی تبدیل میکنند و در نتیجه به بیماری جسمی تبدیل میشوند. افراد با تبدیل و کانورت ماهیتی مشکلات و تضادهای معنوی، آن را به دوش کالبد خویش می اندازند و در این حالت تاحدی تخلیه کاذب صورت می گیرد ولی به قیمت ضعیف شدن و بیمار شدن جسم و کالبد. حتی اگر در یک جامعه، تضادها و معنویات غلط حل نشوند، جامعه دچار فشار روانی میشود و در نتیجه بعد از مدتی که صبر همه لبریز شد، معنویت غلط بصورت فقر و فحشاء تغییر ماهیت میدهند و جامعه دچار فقر و فحشا میشود و از بین میرود.

این نوع تغییر ماهیت مشکلات معنویت، برای جنس زنان و مردان مقدار کمی فرق دارد. زنان در سه لایه بالایی فرق کوچکی با مردان دارند. زنان بیشتر از مردان، مشکلات را بر دوش لایه احساس خود می اندازند. به همین خاطر گریه کردن، کید کردن برای حل مشکلات معنوی و تضادها در میان زنان بیشتر از مردان رواج دارد. زنان بیشتر از مردان به هول دادن مشکلات معنوی به جسم خود تمایل دارند و به همین خاطر زنان معمولا بیشتر از مردان، به بیماری جسمی دچار میشوند. این را از روی تعداد بیشتر بیماران زنی که به پزشک مراجعه میکنند، میتوان فهمید.

خدای قادر متعال ما را آفریده است و آن قادر متعال بهتر میداند که ماهیت واقعی زنان و مردان چیست. خدا چیزی میداند که بشر نمی داند. وقتی خدا می فرماید که الرجال قوامون علی النساء. یعنی مردان به تکیه گاه نزدیکترند و تنه معنوی

محکمتری نسبت به زنان دارند و بهتر است که زنان از آن کمک بگیرند و به مردان تکیه کنند. متاسفانه تفکرات فمنیستی نمی گذارد بشر خوشبخت شود. شیطان کاری میکند که زنان خیال کنند از مردان بی نیاز هستند و به این طریق آنان را به بیماری جسمی مبتلا میکند و میخواهد نسل بشر را نابود کند.

انسانها در طول تاریخ، هیچوقت بدرستی مرگ و روز آخرت و تغییرات آخر دوره ها را باور نکردند و همیشه به دیده تردید به آن نگاه کردند. آنان مرگ را بدرستی باور نکردند و حتی وقتی کسی از عزیزان خود را از دست میدادند، بعلت فقر معنوی زیاد، آن را یک حادثه هولناک میدانستند. در یک جایی خواندم که یک قبیله در آفریقا، وقتی کسی از نزدیکان آنان بمیرد، به نشانه اندوه زیاد از این اتفاق، هر بار یکی از انگشتان خود را قطع میکنند. آنان این کار را واقعا انجام میدهند. دلیل این عمل جاهلانه این است که آنان تصور دیگری از مرگ و آخر الزمان و روز آخرت دارند و مردن عزیزان خود را در تقابل با معنویت خود میدانند و در نتیجه فشار روانی ناشی از معنویت غلط را به بیماری و ضرر جسمانی تبدیل میکنند.

خیلی از مکاتب بشری، در این عقده ها و گره های معنوی می دمند و آن را بزرگتر و بزرگتر میکنند. نفاثات فی العقد در سوره فلق همین نکته را بیان میدارد. یعنی از شر کسانی که عقده ها و گره های روانی را پیچیده تر و غیر قابل حل تر میکنند، به خدا پناه می برم.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿۴﴾

و از شر دمندگان افسون در گره ها (۴)

منظور از گره در این آیه، مشکلات و تضادها و پارادکسهای معنوی هستند که میتواند به یک گره کهنه و غیر قابل بازشدن تبدیل شود. به همین خاطر خدای حکیم در آیه دیگری می فرماید که : خدا شما را به سوگندهای بیهوده تان مؤاخذه نمی کند ولی به سوگندهایی که از روی اراده و عمد می خورید و یا می شکنید، شما را مؤاخذه می کند. در آیه از کلمه و عبارت (عَقَّدْتُمُ) که از همان ریشه عقد به معنای گره است، استفاده شده است. یعنی خدا بخاطر اشتباهات سهوی انسان را مورد مواخذه قرار نمیدهد ، اما قطعا تفکرات و اشتباهاتی که به گره تبدیل شده است را مورد بررسی و مواخذه قرار میدهد. اشتباهات سهوی راحت قابل جبران است ولی اشتباهات عمدی به یک گره معنوی تبدیل میشوند و براحتی نمی توان حل شود. بنابراین مورد مواخذه قرار می گیرد و این گره در زندگی انسانها تاثیر گذار است.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا **عَقَّدْتُمُ** الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۸۹﴾

خدا شما را به سوگندهای بیهوده تان مؤاخذه نمی کند ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] می خورید [و می شکنید] شما را مؤاخذه می کند و کفاره اش خوراك دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده ای و کسی که [هیچ يك از اینها را] نیابد [باید] سه روز روزه بدارد این است کفاره سوگندهای شما وقتی

که سوگند خوردید و سوگندهای خود را پاس دارید این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند باشد که سپاسگزاری کنید (۸۹)

این آیه خیلی مهم، اهمیت بازشدن گره ها را میرساند. تضادها، پارادکسها و گره های معنوی ما باید حتما حل شوند و گرنه باعث کردارهایی در ما میشوند که باید جوابگو باشیم و هزینه اش را پرداخت کنیم. نظام رحمانی برای تضادها و معنویتهایی که به گره تبدیل شده است، افراد را مجبور میکند که جوابگو شوند و اگر کسی جوابگو نباشد، دچار دردسرهای ناشی از گره معنوی (مثل بیماری) میشود.

در این آیه برای حل عقده های عمدی ، از دادن کفاره صحبت می فرماید. کفاره دادن روشی کم هزینه برای پرهیز از مورد بازخواست قرار گرفتن است. بازخواست خدا ممکن است که بصورت بیماری، مشکلات روانی و یا سایر مشکلات ظاهر شود. خدای مهربان، روشهای ساده ای برای بازکردن گره های روانی جریان داده است که ساده سازی شده است. ما با کفاره دادن و یا روزه گرفتن میتوانیم عقده های روانی را باز کنیم و معنویت خود را در سطح پندار تعدیل کنیم.

اما شیاطین گره های روانی را به روشهای جادویی (مثل قمار، مشروبات الکلی و مخدرات و ...) میخواهند باز کنند. البته شیاطین گره ها را باز نمی کنند، بلکه فقط نوع گره ها را عوض میکنند. به همین خاطر در ادامه آیه می فرماید که خمر و قمار و انصاب و ازلام رجس هستند و از اعمال شیطان هستند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۹۰﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید (۹۰)

در ادامه آیه فرموده است که روش حلهای شیطان برای باز کردن گره ها، انسان را از یاد خدا و نماز باز میدارد. این همان نکته بسیار مهمی است که آیه بیان میدارد و البته تابجال کسی توجه نکرده است.

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿٩١﴾

همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شما دست برمی دارید (۹۱)

کسی که مشروب الکلی یا مخدر مصرف میکند، با این هدف مصرف میکند که مصرف این مواد او را در بی فکری بیندازند و گره های معنوی او را حل کنند. در حالی که با مصرف این مواد، گره های معنوی او بطور موقت پوشانده میشوند و فرد به اشتباه فکر میکند حل شده است ولی بعد از مدتی عقده و گره دوباره ظاهر میشوند و فرد باز نیاز دارد که مشروب الکلی و مخدر مصرف کند. به این طریق انسان به یک پوشاننده گره و عقده روانی معتاد میشود.

هر چقدر که معنویت حل نشده در وجود ما باقی بماند، بالاخره روزی این معنویتهای حل نشده (پوشانده شده بوسیله مخدرات و مسکرات و اشعار) سرباز میکنند و روی سر فرد آوار میشوند و او را دچار بیماری جسمی و یا عصبی میکنند. قیامتی که خدا

از آن صحبت می فرماید، چنین روزی است که بشر تمام معنویات حل نشده روی سرش آوار میشود. در آن روز تحمل این معنویات حل نشده آنقدر سخت است که هر کسی تلاش دارد آن را روی سر کس دیگر و یا نزدیکان خود آوار کند تا از فشار روانی آن خود را آزاد سازد. به همین خاطر در آن روز هر کسی از تحمل فشار بار معنویات حل نشده خود فرار میکند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ روزی که آدمی از برادرش (۳۴)

وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ و از مادرش و پدرش (۳۵)

وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ و از همسرش و پسرانش می گریزد (۳۶)

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ در آن روز هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد (۳۷)

اگر چه این آیات مربوط به نزدیکیهای قیامت است ولی در مورد آخر دوره ها و حتی آخر دوره هر انسانی هم صادق است. اما قیامت اصلی به معنای آوار واقعی فشارهای عصبی و جسمی روی انسانهاست.

حتی عقل هم یک امر مادی و دنیایی است. گره های عقلی فقط بوسیله معنویت حل میشوند. تضادها و گره های معنوی که در طول زندگی هر انسانی بوجود میاید، بهتر است که بوسیله ابزارهایی که خدا در اختیار مان قرار داده است حل شود و گرنه حل آن روزبروز مشکل تر میشود. کسی که نتواند گره های معنوی را برای خود حل کند،

ممکن است این گره ها وارد لایه جسمانی او شده و به بیماری جسمی و روانی تبدیل شوند و حتی به سمت خودکشی سوق داده شود. حتی اگر گره های معنوی به جسمی تبدیل شوند، باز خدای رحمان، روشهای رحمانی را معرفی کرده است که بیماریها از آن طریق حل می شوند و در نتیجه گره معنوی در لایه جسمی حل می شوند.

شما میتوانید یک گره معنوی را با یک استدلال عقلی و یا یک آیه قرآن حل کنید. اما همین گره اگر وارد لایه جسمانی شود، ممکن است به بیماری جسمی تبدیل شود و ممکن است یک سال طول بکشد تا بیماری خوب شود. بنابراین حل گره ها و عقده ها و تضادها در لایه های بالایی خیلی راحت و سریعتر صورت می گیرد. زیرا در اصل هم قرار بوده است که آنجا حل شود. مشکل معنوی باید بوسیله عقل و شعور حل شود نه بوسیله بیمارشدن.

فرض کنید در پیاده رو راه می روید و شما ناخواسته به یکی تنه میزنید، اگر همان اول بگویید " معذرت می خواهم "، مشکل حل میشود. اما غرور خود را کنار نگذارید و با یک حرف ساده "معذرت می خواهم" حلش نکنید، ممکن است که کار به جنگ و دعوا بکشد و اگر جنگ و دعوا را هم نتوانید حل کنید، کار به ضد و خورد و یا دادگاه میکشد. مشکلات معنوی هم اینطوری هستند؛ باید بوسیله معنویت حلش کنید. که اگر حلش نکنید، شما را به دادگاه و بیمارستان میکشاند.

از نظر علمی نمیتوان بعضی مسائل را حل کرد. حتی وقتی خدا به فرشتگان فرمود که من موجودی خلق میکنم به اسم آدم؛ فرشتگان ابتدا گفتند که خدایا چرا موجودی را خلق میکنید که خونریزی و فساد میکند. اما خدا در جواب آنان فرمود که من چیزی

میدانم که شما نمی دانید. فرشتگان بعد از آن به امر خدا سجده کردند و هیچ اعتراض دیگری نکردند و همانجا پارادکس معنوی را برای خود حل کردند. اما شیطان به امر خدا توجه نکرد و کارش به اینجایی رسید که ما داریم می بینیم. شیطان عقده و گره معنویش را در عدم اجابت امر خدا نمایان ساخت. وقتی مصلحت و جواب سوالی را نمی دانی، بهتر است به امر خدا عمل کنید؛ زیرا خدا قابل اعتمادترین و قابل اتکاترین است. به دستورات خدا و ما انزل الله اعتماد کنید و خود را تسلیم آن قادر متعال کنید. در اصل مفهوم اسلام و تسلیم همین است.

گاهی یک خبر دردناک به کسی داده اند و چنان شوکه شده است که لال شده و یا دچار سکته شده است. زیرا او نتوانست از نظر معنوی این خبر را هضم کند و شوک وارده به معنویت خویش را مجبور شد به جسم خود تحمیل کند و جسمش هم توان تحمل این تضاد را نداشت و بیمار شد و قلب و یا زبانش از کار افتاد. بعضی حوادث این دنیا غیر قابل حل است. به همین خاطر در این گونه موارد خدای مهربان توصیه می فرماید که :

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

[همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم (۱۵۶)

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾

بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه‌یافتگان [هم] خود ایشانند (۱۵۷)

خدا راه حل این پاردکسها را بیان کرده است و ما را به خویشتن داری و صبر دعوت میکند. این همان اسلام و تسلیم است. اگر در امورات این دنیا به خدا توکل نکنید و او را دخیل نکنید، کارها مشکل تر و سنگینتر میشوند. اگر به خدا توکل نکنید و به حرفهای او اعتماد نکنید، باید خود را مقلد یک فیلسوف و یا فرد دیگری کنید که اگر بالفرض این فیلسوف منحرف باشد، این شکست و انحراف برای شما هم هست.

خیالپردازیها، گره ها را غیرقابل حلتر میکنند و حتی گره ایجاد میکنند و این همان تعریف طلسم است. هر چیزی که باعث شود، تضادها و مشکلات معنوی حل نشود و گره معنوی را محکمتر کند، یک نوع طلسم است و یا یک نوع جادو است. کار دعانویس همین است که گره معنوی را محکمتر میکند و افراد را از حل آن گره باز میدارد و آنان را دنبال نخود سیاه می فرستد.

قبل از اخذ نتیجه و کارنامه نهایی در این دنیای فانی، باید گره های معنوی را برای خود حل کنیم و گرنه در صحرای قیامت و حتی آخر الزمان دچار مشکل میشویم. قدیما مردم گندم را درو میکردند و آن را دسته دسته جمع میکردند و این دسته های گندم را بوسیله ساقه های نرمتر از همان گندم یا گیاه دیگری می بستند و گره میزدند و بعد همه را یکجا جمع میکردند تا بعدا در خرمن کوب بریزند و خرد شود. اما جهت ریختن دسته های بسته شده گندم در خرمن کوبی، بایستی از قبل دسته های بسته شده گندم را باز میکردند و گرنه در خرمن کوب گیر میکرد و آن را از کار می انداخت. یک مثال امروزی تر، دستگاه خردکن است. قبل از ریختن سیب زمینی ها

در آن باید سیب زمینی را خردتر کنید و گرنه تیغه دستگاه خرد کن میشکند و یا موتورش از کار می افتد. این چند مثال برای اثبات این مساله بود که باید ابتدا مشکلات معنوی را از همان اول حلش کنید و گرنه در لایه جسمی برایتان مشکل ایجاد میکند. راز بروز بیماری در همین نکته است.

این را بدانیم که بدون هدایت خدا، خیلی از پارادکسها و تضادها حل نخواهند شد. لایه معنوی بالاتر از لایه جسمی است. هدایت خدا مربوط به لایه معنوی است. خیلی از شاعران در طول تاریخ، خود را به در و دیوار زدند و چندین مَن شعر سرودند ولی نتوانستند بوسیله شعر و مدیتیشن تضادهای درون خود را حل کنند و به شکست رسیدند. چیزی که در لایه معنوی باید حل شود، باید در همان لایه حل شود و گرنه در لایه جسمی باعث اذیت و آزار میشود. ساختمانی را در نظر بگیرید که یک طراح نقشه آن را کشیده و به بنا و کارگران تحویل داده که ساخته شود. کارگران ساختمان را میسازند و در ادامه کار طراح متوجه میشود که در طراحی ساختمان اشتباهی کرده است. اما از آنجا که ستونهای ساختمان درست شده است، عوض کردن ساخت بسیار سخت و تقریبا غیر ممکن است. در اینحالت زحمت تغییرات بر دوش کارگران می افتد. اشتباهی که طراح (لایه بالایی) کرده است، باعث دردسر بزرگی برای کارگران (لایه های پایینی) شده است. عدم دقت طراح باعث گرفتاری زیادی برای کارگران میشود. حل مشکل در لایه بالایی خیلی زمان کمتری می برد (با کمی دقت و تدبر). اما همان مشکل در مرحله ساخت، تغییر و تصحیح آن خیلی مشکل و زمانبر و هزینه بردار است و گاهی باید ساختمان از نو ساخته شود. بیماری جسمی هم اینطوری است.

مشکلات و تضادهای معنوی اگر در لای بالایی (معنوی) حل نشوند، به مشکلات بزرگ جسمی تبدیل میشوند.

خیلی از سوالات معنوی در ذهن انسانها پیش میاید که حل کردن اینها تاثیر زیادی روی ما دارد. از کجا آمده ایم؟ ابتدا کجا بوده ایم؟ کجا می رویم؟ آیا خدا نمی توانست ما را در شرایط بهتری خلق کند؟ و ...

تمام این سوالات و جواب آنها مهم هستند و رویه و روال زندگی ما را تشکیل میدهند. این سوالات زمانی بدون جواب میمانند و یا جواب غلط پیدا میکنند که مردم لایه معنوی را کم اهمیت کنند و لایه جسمی را مهمتر بدانند. وقتی در یک جامعه، چین و چروک پوست برای مردان مهم باشد؛ یعنی معنویت درستی از زندگی در آن جریان ندارد.

گره انداختن در معنویت باعث تغییر در خلقت خدادادی میشود. همان طراحی که نقشه ساختمان را اشتباهی طراحی کرد، باعث تغییرات اساسی در ساختمان میشود و اعمال این تغییرات عملا خیلی سخت است.

این یک امر طبیعی است که در این دنیای شلوغ پلوغ از نظر معنوی، گره هایی وجود دارد و البته شیاطین در این گره ها می دمند و آن را برجسته تر میکنند. معنویت خیلی بالاتر از علم است. کسی که از نظر علمی میداند سیگار مضر است ولی سیگار میکشد، ثابت میکند که خواسته های نفس فقط بوسیله معنویت کنترل میشوند و نه بوسیله علم. علم مثل چاقوی دو لبه است. میتواند بمب اتم، ویروس مخرب، مواد مخدر و ... بسازد و البته میتواند وسایل مفید هم بسازد. پس علم نمیتواند بدون

معنویت مشکلات معنوی را حل کند. علم پزشکی، یک علم است و اگر بدون معنویت استفاده شود؛ نمیتواند هیچ بیماری ای را از ریشه حل کند و فقط ظاهر سازی میکند و بیماری را می پوشاند. پوشاندن یک مشکل و وانمود کردن که آن مشکل وجود ندارد، خودش یک نوع کفر و پوشاندن است. شب امتحان بعضی دانشجوها، قرصهای روانگردان و انرژی زا مصرف میکنند تا دیرتر بخوابند و در امتحان قبول شوند. اگر از دانشجو بپرسید که چرا اینکار را می کنید، میگوید که از نظر علمی این قرص انرژی زاست و خواب را به تاخیر می اندازد؛ بنابراین از نظر علمی مشکلی ندارد!

خیلی از اعمال و کردار در طول تاریخ زمانی جزو علم بوده است ولی اکنون خرافه اند. خیلی از چیزهایی که ما اکنون به عنوان خرافه نام می بریم، زمانی جزو علم بوده است.

متقاعد کردن خود به انجام بعضی گناهان، یعنی معنویت غلطی را به خود قبولاندن. قبولاندن معنویت غلط همان گره ایجاد کردن در لایه معنوی است. همین گره ها تحت فشارهایی که به افراد وارد می کند، ممکن است به لایه جسمی منتقل شود. بعضی ها برای حل مشکلات معنوی ایجاد شده، از مشروب الکلی و مخدرات استفاده میکنند. آنان بخاطر ممانعت از ورود گره و عقده از لایه معنوی به جسم، به پیشنهاد شیطان، این روش را انتحاب میکنند. جالب است که روش شیطان، باز بیماری بوجود میاورد.